

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الأرضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف بحث در استدلال به آیه لا ضرر بود برای اثبات حجیت سیره.

گفته شد که ضرر دارای سه قسم است:

یکی ضرر ذاتی که نیاز به اعتبار معتبری ندارد و در طول اعتبار معتبر نیست مثل نقص عضو و امثال ذلك. دوم ضرری که در طول یک اعتبار عقلائی پیدا می شود، اگر آن اعتبار نبود این ضرر هم نبود اما بعد از آن اعتبار این ضرر محقق می شود و تحقق آن همگانی است، یعنی همگان آن اعتبار را دارند و لذا برای همگان هم این ضرر محقق می شود.

قسم سوم این بود که نه ذاتی است بلکه به خاطر اعتبار معتبر است اما این اعتبار برای یک طائفه ویژه ای است نه برای همگان.

این تقسیمی بود که برای ضرر شد. و باز این تقسیم هم باید مقدمتاً به آن توجه کنیم که:

تارة می گوئیم واژه ضرر در لغت وضع شده است برای آن معنای اول یعنی ضرر ذاتی.

تارة می گوئیم برای اعم وضع شده است و وقتی هم که می گوئیم برای اعم وضع شده است حالا اعمی که فقط در دوران واضع این لغت و این کلمه ضرر بوده است یا نه و لو اینکه بعدها مستجد بشود یا شده باشد، مثلاً یعرب ابن قحطان واضع لغت عرب را فرض کنید در زمان او ضرر وضع شده است برای اعم از ضرر ذاتی و ضررهای ناشی از بعد الاعتبارات که در آن زمانها مأنوس به ذهنشان بوده است که این چیزها هست. اما دیگر ضررهایی که بعداً حادث شده است و اعتباراتی که بعداً حادث شده است آنها را شامل نمی شود و لو اینکه زمان پیغمبر هم باشد. این واژه شامل آن در زمان یعرب ابن قحطان نبوده است فکیف به آنهایی که امروز حادث می شود. این هم باید مورد توجه واقع بشود.

مطلب سومی که باید مورد توجه واقع بشود این است که:

تارة می گوئیم کلامی که از شارع روی موضوعات صادر می شود، تارة می گوئیم به تناسب حکم و موضوع مفاد آن کلام این است که این موضوعی که من قبولش دارم این حکم را دارد، مثلاً اگر فرمود لا بیع الا فی ملک یعنی آن ملکی که من قبول دارم و الا چیزی که من قبول ندارم ملک است مثل خمر و مثل خنزیر نه - اگر این ملک را به معنای ملکیت نسبت به عوضین حساب کنیم - و اما اگر ملک را به معنای ولایت بگیری «لا بیع الا

فی ملک» یعنی در مورد کسی سلطنت داشته باشد و بتواند، که این هم یعنی کسی که من سلطنتش را قبول دارم، شارع سلطنت چه کسی را قبول دارد؟ مثلاً خود مالک یا ولیش و امثال ذلک نه هر کسی.

و یا می‌گوییم اطلاق دارد، ملک یعنی آنچه در لغت به آن ملک می‌گویند حال اگر شارع چیزی را قبول ندارد باید تخصیص بزند نه اینکه معنای کلام این باشد. این سه جهت را باید توجه کنیم برای استفاده از روایت لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام.

حال ایشان در این کلام سه فرض شده است:

فرض اول این است که اگر ما انتخاب کردیم و گفتیم کلمه ضرر وضع شده است برای همان ضرر ذاتی، از آن طرف نیز گفتیم که صدور این کلام من الشارع قرینه نمی‌شود بر اینکه مرادش این است که خودش قبول دارد، این را هم نگفته است، اگر این را نگفتیم آیا راهی هست برای اینکه ما به لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام بتوانیم تمسک کنیم برای اثبات سیره؟

می‌فرمایند به دو طریق می‌توانیم اثبات کنی، یعنی وقتی گفت لا ضرر و لا ضرار به دو طریق می‌توانیم

اثبات کنیم:

طریق اول این است که درست است که ضرر در لغت به معنای ضرر ذاتی است و نقص عضو و امثال اینها می‌باشد، اما این بنائات عقلانی گاهی آنچنان رسوخ می‌کند در اذهان عقلاء که اصلاً توجه به اینکه این ذاتی نیست پیدا نمی‌کند و می‌گویند این ضرر است. الان اگر شما در عرف امروز هم نگاه کنید در خیلی از موارد مردم به ضرر قاطع می‌گویند من ضرر کردم با اینکه عدم نفع است، می‌گویند من امروز خیلی ضرر کردم، چرا؟ مثلاً برای اینکه اوضاع خراب شده و مردم نمی‌آیند جنس بخرند ضرر کردم، ضرر که نکرده بلکه عدم نفع بوده است. اما در ذهن‌ها اینطور است که تازه بعضی عوام هستند که هرچه بخواهی به آنها حالی کنی حالیشان نمی‌شود، انقدر مقروض در ذهنش این است که این ضرر است بعضی‌ها که هرچه می‌خواهی بگویی این ضرر نبود بلکه این عدم نفع بود، سود نبردی، نفع نکردی نه اینکه ضرری به تو وارد شده است. حالا در جایی که عدم نفع است گاهی اینطور است فکیف به آن جایی که واقعاً پیش خودشان ضرر عرفی است اما ضرر ذاتی نیست.

حال چون اینچینی است شارع می‌بینید اگر بیاید بگوید لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام اینها این واژه ضرر در این روایت را به آنجا هم تطبیق می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که آن ضررها هم جعل نشده و نتیجه از آن می‌گیرند که پس بنابراین منشأش را امضاء کرده است، سیره‌ای که باعث این ضرر شده است. اینجا است که شارع اگر این مطلب را قبول ندارد باید تنبیه کند، توجه بدهد، التفات بدهد و بما اینکه در این روایت التفاتی به این جهت داده نشده است پس اطلاق مقامی - نه اطلاق لفظی - اطلاق لفظی چرا نداریم؟ چون فرضمان این

است که واژه ضرر فقط برای ذاتی است پس شامل این نمی شود که بگوییم اطلاق لفظی داریم. اما اطلاق مقامی دارد یعنی علیرغم اینکه لفظ شاملش نمی شود اما تخیل و توهم مردم این است که شامل می شود، شارع اینجا اگر قبول ندارد باید تنبیه کند، بگوید حواستان باشد این موارد را نمی گویم، این را می گوییم اطلاق مقامی یعنی مقام مقامی است که عدم تنبیه و عدم التفات دادن مردم باعث این می شود که آنها یک برداشت دیگری بکنند که در این موارد بر شارع لازم است که تنبیه کند.

س: ...

ج: موضوعاً داخل نمی شود، ضرر که فرض کردیم نیست دیگر، ضرر یعنی ضرر ذاتی. راه دوم چیست؟ راه دوم این است که علی مبنای بعضی از بزرگان که شاید منهم الامام قدس السره باشد این است که عرف همانطور که در تشخیص مفاهیم مرجع اند و معتمدند و درک آنها برای ما حجت است در تطبیق هم همینطور است.

خب اینها می آیند این واژه را بر این موردهایی که عرفی است اما ذاتی نیست تطبیق می کنند، بنابراین چون تطبیق می کنند این تطبیق آنها حجت است، همان مثالهایی که قبلاً هم می زدیم، شارع فرموده است مثلاً اگر روزه رمضان قضا شد یک مد طعام بده، اینها می روند از عطاری یک مد گندم می خرند و می آیند به فقیر می دهند و حال اینکه اگر به دقت بخواهیم حساب کنیم یک مد نیست، مخصوصاً آن کاسبهایی که یک ذره هم نمی گذارند چرب بشود، این یک مد نیست برای اینکه خاک و خاشاک همراهش است و گاهی سنگهایی همراهش است که اینها را اگر قبال کنید آن می شود ده سیر چند گرم کم پس یک مد نمی شود اما هیچ عرفی این در ذهنش نمی آید، آن یک چهارک را به این تطبیق می کند. بزرگانی می فرمایند که تطبیقات عرف هم حجت است، همینطور که در مفهوم حجت است که ما از آن بیرسیم معنای یک چهارک چیست، معنای یک مد چیست، تطبیق هم اگر بر این تطبیق کرد این هم حجت است، پس تطبیقات عرف هم حجت است.

البته بعضی این را ممکن است برگردانند به همان اطلاق مقامی، می گوید این را که شارع می داند بر این تطبیق می کند پس اگر قبول ندارد باید به آن بگوید، حالا که نگفته است معلوم می شود که این را قبول دارد، این غیر فرد را به عنوان فرد قبول کرده است.

س: عدمش را نیز بزرگان می گویند؟ مثلاً عدم تطبیق ...

ج: حالا این را باید از خودشان سؤال کنید، فعلاً این طرف را می دانیم.

پس این دو راه وجود دارد علی هذا القول که ما بگوییم مراد از ضرر همان ضرر ذاتی است و بگوییم که صدور این از شارع قرینه نیست بر آن ضرری که خودم قبول دارم و الا اگر معنایش این باشد که آن ضرری که

خودت قبول داری این اول کلام است که اینجا را قبول دارد یا ندارد. تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می شود، اما اگر این را نگفتیم به این دو راه می توانیم بگوییم ادله شامل است.

«فلو قلنا بكون الضّر» این را سه شق می کنند در اینجا که این شق اولش است این «فلو قلنا هم باید سر خط می بود، الان سر خط نیست باید سر خط می بود «فلو قلنا بكون الضّر موضوعاً فی اللّغة لما كان ضرراً ذاتياً و عدم کون صدور الکلام من الشّارع المقدّس قرینه علی إرادة الضّرّ المقبول عنده» این دو حرف را بزیم و بگوییم ضرر ضرر ذاتی است و بگوییم صدور کلام از شارع مقدّس قرینه بر اراده ضرر مقبول نزد خودش نیست. اگر این دو حرف را بزیم «فلنا أن ثبت شموله للضرر العرفی بأحد الطّریقین: الطّریق الأوّل: أن الضرر العرفی - و إن لم یکن تکوینياً-» در اینجا به جای تکویناً باید باشد و إن لم یکن ذاتياً، چون اگر بخواهیم عبارات قبل را تحفظ کنیم همه اینها را می گفت ضرر تکوینی است، می گفت آن سیره باعث می شود که این ضرر ضرر تکوینی بشود، حالا یا برای همگان و یا در آن محیط. پس اینجا باید بگوییم و إن لم یکن الضّرّ ذاتياً. «و لکنّه ترسخ فی إذهانهم عموماً كأمر تکوینی» یعنی كأمر ذاتی «و لو من جهة الغفلة أو الغلط» غفلتشان یا غلطشان باعث می شود که خیال کنند این هم همینطور است «فیقتضی الإطلاق المقامی تنبیه المعصوم علیه السلام لهم لو لم یکن مقبولاً عند الشّرع» اگر این اطلاق این ضرر عرفی یعنی ضرری که منشأش یک بناء عرفی شده است و الا خودش تکوینی است، اگر این ضرر عرفی - به لحاظ منشأش می گوییم عرفی و لو خودش تکوینی شده است - اگر این ضرر عرفی مقبول شارع نیست و حکمش در اینجا نیست باید تنبیه کنند برایمان. درست است که خودش عبارتش شاملش نمی شود اما چه کنیم این مردم که دارند اینطور می فهمند در اثر غفلتشان و در اثر غلطشان، باید بگوید دیگر.

«و حیث لم یرد التنبیه من قبل الشّارع یثبت اعتباره شرعاً، فلو التزمنا بأنّ المعصوم علیه السلام مکلف بالنّسبة إلی جمیع الأعصار ثبتت مقبولیة الضرر العرفی فی کلّ عصر» حالا اگر بگوییم شارع چون دینش خالد است مکلف است نسبت به تمام اعصار حتی اعصار آتیه، اگر اینطور شد امروز که سیره عقلاء شده است بر اینکه فکر معنوی می گویند مالک دارد و اگر کسی کتابی که کسی نوشته است چاپ کند، نسخه ای که کسی در نسخه های مختلف انجام داده است آن را بگیرد و چاپ کند، الان می گویند ضرر زده ای به او، در اثر اینکه برای مالکیت معنوی الان اعتبار قائل هستند. درست است که در آن ازمینه نبوده است اما شارع باید آن موقع می فرمود، حالا که فرموده است پس معلوم می شود که این لاضرر و لا ضرار این را شامل نمی شود. شاید شهید صدر قدّس سرّه از کسانی باشد که به همین لا ضرر و لا ضرار امثال این موارد را تصریح می کند.

ج: یا عام بگوید، حالا خودش می داند که یا عام بگوید و یا موردهایی که می داند هست بگوید. البته ما قبول نداریم که شارع اینچنین وظیفه‌ای دارد، این مبنی است بر اینکه کسی بگوید شارع چنین وظیفه‌ای دارد.
س: این امکانش برای شارع نیست و موجب استیحاş می شود ...

ج: یک مقداری را که درک می کند، بله البته خیلی وقتها همین طور است و شارع باید در طرق متعارفه بفرماید و طرق متعارفه اش ممکن است نباشد.

«ثبت مقبولیة الضرر العرفی فی کلّ عصر، و إلا فتختصّ بما كان فی عصره» و الا اگر نگوییم مکلف است، و الا یعنی و إن لم نلتزم بأنب المعصوم بالنسبة إلى جميع الأعصار، اگر به این ملتزم نشویم «فتختصّ» این مقبولیة ضرر عرفی «بما» به آن ضرر عرفی که در عصر خودش بوده است، در آن مورد، چون آن موقع که دیگر می توانسته بفرماید.

«الطریق الثانی: أن نقول بأنّ العرف مرجع فی التطبيق علی المصادیق، كما أنه مرجع فی تشخیص المفاهیم»
بگوییم در هر دو ... آن مرجع است، مردم که دارند آن ضرر را ب این تطبیق می کنند این هم همینطور.

اینجا این نکته را توجّه بفرمایید: یک مقدار زور است این حرف که اینجا زده شده است، یعنی ما چه فرض می کنیم؟ ما فرض می کنیم نزد عرف ضرر یعنی ضرر ذاتی، یعنی دستش قطع بشود، چشمش کور بشود و امثال اینها، خانه اش آتش بگیرد، زلزله بیاید و خانه اش را خراب کند، اینها را می گوییم ضرر ذاتی، آن وقت آن عرف خیلی بلاهت باید داشته باشد که چیزی که اینچنین نیست ... خودش هم لغت را می فهمد چون خودش هم اهل لغت است و می گوید مفاد ضرر یعنی این، آن وقت انقدر بلاهت برایش مستولی شده است که چیزی که اینطور هم نیست بگوید این است؟! این یک تصویری است که خیلی ... باید خیلی بلاهت داشته باشد آن عرف که با اینکه خودش ضرر را معنا می کند که یعنی این و آن این نیست اما در عین حال اینچنینی بگوییم. مگر اینکه شما بگویید این امر چون تکوینی شده است و لو در اثر یک اعتبار بوده است اما فرض این است که بعد از آن اعتبار واقعاً تکوینی شد چون تکوینی شد خیال می کند این هم ذاتی است.

س: ...

ج: در این مواردی که ... چون ببینید وقتی واژه مسلم باشد و مفادش برایش روشن باشد این غفلت و غرض اینجا !! اما بله در مواردی مثل آن مثالی که زدیم که می گوید یک مُد طعام، یعنی همیشه مُد طعام بین خودشان همینطور بوده است، این حمل می شود بر همین که خودتان وقتی می گوید یک مُد طعام و می روید برای خودتان می خرید من هم که می گویم کفّاره بدهید همین است.

خب این صورت اول.

«و لو قلنا بأنّ الضرر موضوع للأعمّ» این بحث اولمان که بر اساس آن نظریه بود که بگوییم واژه ضرر وضع شده است برای ضرر ذاتی، و لو قلنا به آن نظریه دوم که بگوییم واژه ضرر وضع شده است برای اعم از ذاتی و عرفی.

«و لو قلنا بأنّ الضرر موضوع للأعمّ من الذاتی و العرفی الذی صار كأمر تکوینی عند الجميع» که همان دوّمی باشد. بله اعم است از ذاتی و عرفی که گردیده است مثل یک امر تکوینی نزد جمیع عقلاء، اگر این را گفتیم در این صورت «فلا ریب فی شمول مثل (لا ضرر) للضرر العرفی فی کلّ عصر» دیگر واژه اصلاً خودش شاملش می شود و دیگر دنگ و فنگ های قبلی را هم نمی خواهد.

س: اطلاق لفظی؟

ج: خود اطلاق لفظی می شود، دیگر اطلاق مقامی نیست، اینکه چون عرف در تشخیص هم معتبر است و ... اصلاً به این احتیاج نداریم، اصلاً خود واژه ضرر، فرضمان این است که وضع شده است برای اعم از ذاتی و عرفی نزد همگان، شده است دیگر ...

یک قیدی اینجا از کلام افتاده است، اگر گفتید آن قید چیست؟

س: قرینیت نباشد؟

ج: قرینیت هم باید نباشد که قبلاً گفتیم.

پس باید اینجا دو چیز داشته باشیم:

یکی اینکه بگوییم این اعم است و شارع هم نکوید درست است که اعم است اما من آن ضرری را که خودم قبول دارم ... شما در ذاتی اش این قید را می آورید، اینجا که به طریق اولی باید بیاورید. این اتکاء بر آن قبل لابد شده است، اینجا آن قید را نیز لازم داریم.

احتمال سوم این است که نه اولی را بگوییم، نه دوّمی را بگوییم بلکه سوّمی را بگوییم، یعنی بگوییم ضرر وضع شده است برای اعم از ذاتی و آن که همگانی است یا عند طائفة خاصّه است، اینطور بگوییم.

«و لو قلنا بأنّ موضوع للأعمّ من الذاتی و العرفی المختصّ بعرف خاصّ (اینجا) فلا یعمّ إلاّ الضرر العرفی الموجود فی عصر الصدور» اگر این را گفتیم لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام گفتیم مفاد واژه ضرر چیست؟ اعم از ضرر ذاتی و ضرر عرفی مختص است. اینکه می گوییم ضرر عرفی مختص ظاهراً مقصود این است که یعنی آن اعم را که می گیرد این را هم می گیرد، نه اینکه اعم را نمی گیرد اما این را می گیرد، یعنی آن را که می گیرد این را هم که مختص باشد می گیرد. اگر این را گفتیم نتیجه چه می شود؟

خب اگر این را گفتیم که معنای سوّم این بود که (صفحه قبل) «فهل الواضع لاحظ خصوص الضرر العرفی الموجود فی عصره، فلا یعمّ ما استجدّ منه، أو لاحظ معنی جامعاً ینطبق علی ما یتجدّد فی کلّ عصر، نظیر: وضع لفظ المصباح»

خب در اینجا تعبیر، تعبیر رسائی نشده است و باید تعبیر عوض بشود. اگر ما این حرف را زدیم ضررهای چه چیزی را شامل می‌شود؟ نه عصر صدور روایت بلکه عصر وضع لفظ، نه عصر صدور روایت. عصر صدور نباید باشد بلکه باید باشد عصر الوضع، آن عصر وضع درست است، چرا؟ چون فرض این است که یعرب ابن قحطان این لفظ ضرر را برای چه وضع کرده است؟ برای اعم از ذاتی و عرفی که مختص باشد، اما مختص به چه زمانی؟ اعم مختص به چه زمانی است؟ زمان خودش دیگر، اینطور گفته اند. فرمود که «فهل الواضع لاحظ خصوص الضرر العرفی الموجود فی عصره، فلا یعمّ ما استجدّ منه بعداً» و اصلاً واژه شاملش نمی‌شود.

س: ...

ج: چرا؟ چون آنکه در زمان آن بوده الان هم اگر هست شاملش است دیگر.

س: ...

ج: آقا واژه شاملش می‌شود آن ضررها را، آنها که الان هم موجود است، ممکن است موجود باشد، پس واژه شاملش می‌شود.

خب «فأتضح ممّا سبق أنب هذا الدلیل تامّ لإثبات اعتبار الحق الارتكازی المذكور شرعاً و لو كان مستحدثاً علی ما تقدّم» از این بیاناتی که کردیم روشن شد که این دلیل که عبارت باشد از قاعده لاضرر ممکن است تمسک به او برای اثبات اعتبار حق ارتكازی مذکور که باعث ایجاد یک ضرر تکوینی شده است، ارتكاز حقب ارتكازی مذکور شرعاً «و لو كان مستحدثاً البتّه علی ما تقدّم» بر اساس آنچه که گذشت که آنچه که گذشت چه بود؟ این که گفتیم «فلو التزمنا بأنّ المعصوم مكلف» اگر این را گفتیم البتّه مستحدثات را هم شامل می‌شود.

س: ...

ج: نه، معنا ندارد مگر اینکه چیزهایی به آن اضافه کنیم، عصر صدورش ... چون به واژه توجه می‌کنیم. مثل اینکه شما اگر اینطور گفتید که مثلاً کلمه مصباح اگر گفتید وضع شده است برای آنکه در آن ازمنه سابقه بوده است الان آن که این مصباح‌ها را شامل نمی‌شود، آنها که در عصر پیغمبر بود شامل نمی‌شود، آن واضع یعرب ابن قحطان اصلاً به ذهنش نمی‌آمده، برای همان‌های که با پی سوز و پی و فلان و اینها بوده برای آنها وضع کرده است، حالا اگر شارع فرمود مصباح و در عبارتش آمد مصباح شامل او نمی‌شود، مگر شما بیان اضافی بیاوردی مثل همان که در ذاتی آوردید و گفتید به اطلاق مقامی تمسک می‌کنیم یا گفتید ضمیمه می‌کنیم اینکه عرف در

۱۳۹۷/۰۹/۱۷

جلسه سی ام

تطبیق هم مرجع است، اما اگر این را اضافه نکردید از راه واژه می‌خواهید بگویید دیگر، فرض این است که گفتید این واژه اختصاص دارد به عرف زمان صدور آن، اگر این را انتخاب کردید. اما اگر گفتید آن اختصاص نداده واضح لغت و گفته است این لفظ وضع شده است برای هر چیزی که یَظوّر و به یک معنای جامعی وضع کرده است، یعنی گفته است مثلاً مصباح یعنی آنچه که روشن می‌کند، هر چیزی که روشن می‌کند، حالا در ذهنش مصداقی بیش از اینها نمی‌آمده اما برای کلی آنچه روشن می‌کند وضع کرده است مصباح را. اینجا هم ضرر را وضع کرده باشد برای آن چیزی که نقصی در انسان وارد می‌کند حالا از ناحیه‌ای می‌خواهد باشد، آن زمان در ذهنش اینها بوده است، از نظر مصداقی و از نظر تطبیقی، اما اگر نه مثل وضع عام موضوع له خاص باشد که یعنی برای همین مصداقی وضع کرده است، یا با این قیودی وضع کرده است که شامل اینها نمی‌شود، قهراً اگر بخواهیم بگوییم شامل اصل صدور روایت می‌شود باید اضافاتی به آن بکنیم.

س: یعنی امضاء ثابت نمی‌شود؟

ج: نه نمی‌کند دیگر مگر اینکه اضافه به آن بکنیم.

س: ...

ج: بله بله آنها که فرض است و درست است.

س: ...

ج: بله دیگر، گفتیم فرض این است که شارع در مقام ... مثل اوفوا بالعقود، ما الان اوفوا بالعقود را چه می‌گوییم؟ می‌گوییم عقدهایی که الان در دنیا تازه استحداث شده است و تازه به آن رسیده اند مثل عقد تأمین، شارع چه کرده است؟ قید زده است دیگر، می‌گوید هرچه معنای این واژه است، من حکم نفوذ را یا لزوم را و یا هر چه که مفاد این باشد روی این جعل کردم، روی این طبیعت ساریه، مثل اینکه گفت «الماء طاهر» الان شما در آزمایشگاه اجزاء را می‌گیرید ترکیب می‌کنید و آب آزمایشگاهی درست می‌کنید، ما می‌گوییم الماء طاهر شاملش می‌شود، چه عیبی دارد اطلاق دارد چون روی طبیعت ماء برده است و این هم ماء است دیگر. اینجا هم روی طبیعت ضرر برده است و فرض هم این است که ضرر از نظر واژه معنایی دارد که سیال است و همه اینها را شامل می‌شود، اما اگر گفتید نه فقط برای ذاتی است، این عرفی‌هایی که منشأش ... شامل نمی‌شود و باید از آن ضمیمه کنیم. اگر گفتید نه، اعم است باز هم این اعم است از آنچه که در زمان خودی واضح بوده است یا مطلقاً باز هم شامل می‌شود. اما اگر گفتیم برای زمان خودش است دیگر واژه شامل نمی‌شود، اطلاق دارد اما دیگر بیش از این توانش را ندارد چون خارج از محدوده مفادش است پس بنابراین باید با ضمیمه اثبات کنیم.

«ثمَّ إنَّ هذا الدَّلیلَ یمكن التَّمسُّکَ به إثبات إمضاء السیر الخاصَّة بأقسامها عدا القسم الثالث منها، و توضیح ذلك:»

خب اگر یادتان باشد ما برای سیره خاصه چند قسم تصور کردیم؟ چهار قسم تصور کردیم برای سیره خاصه:

صفحه ۳۳: «القسم الأوَّل: ما كان الاختصاص فیها من جهة اختصاص المصالح و كذا» ثانی و ثالث هم داشتیم و رابع هم داشتیم.

اینجا می فرماید «إنَّ هذا الدَّلیلَ» که قاعده لاضرر باشد «یمكن التَّمسُّکَ به لإثبات إمضاء السیر الخاصَّة بأقسامها (هر چهار قسمش) عدا القسم الثالث منها» قسم سوم را نمی شود اما بقیه اقسام می شود.

حالا توضیح ذلك: «إنَّ فی القسم الأوَّل من أقسامها یصدق عنوان الضرر العرفی بالنسبة للى طرف تحقِّق الخاصیة: إذ المفروض فی هذا القسم إطباق جمیع العقلاء علی اعتبار الحق بالنسبة الی أهل ذلك العرف الخاص الذی جرت السیره بینهم» قسم اوّل چه بود؟ «ما كان الإختصاص فیها من جهة اختصاص المصالح و الجهات المؤثرة فی تحقِّق السیره بخصوصیة معینة» آنجا اینطور می گفتیم که این سیره اختصاص پیدا کردندش علتش چیست؟ علتش این است که آن مصلحت و آن منشأ فقط برای آنجا بوده و یا برای آن افراد بوده است اما به گونه ای است که همه انسانها قضاوتشان این است که ما هم اگر آنجا بودیم همین کار را باید می کردیم، اگر نمی کنیم چون آن مصلحت الان برای ما نیست، مثل لباس پوشیدن در مناطق سرد، آن لباس ویژه که آنها می پوشند برای آنها است، این سیره برای آنها شده و جاهای دیگر اینطور لباس نمی پوشند، سیره فقط آنها است، برای منطقه خاصه است اما قسم اوّل است ولی همه عقلاء عالم این قضاوت را دارند و می گویند این کار درستی است و اگر ما هم آنجا بودیم باید این کار را می کردیم.

خب اینجا آیا در این صورت به لاضرر می توانیم تمسک کنیم یا نمی توانی تمسک کنیم؟ چون در نظر همه عقلاء عالم و لو این سیره همگانی نیست اما چون این قضاوت را به دنبال دارد همه عقلاء عالم می گویند که اگر کسی اینجا از بین ببرد و نقصی وارد کند این ضرر صادق است. الان همه عقلاء عالم می گویند اگر کسی آن لباس آن شخص را بدزد و از بین ببرد حالا علاوه بر مالکیتش این چیست؟ یا نگذارد آن لباس را بپوشد، از بین هم نمی برد اما نمی گذارد چنین لباسی بپوشد، این ضرر دارد می زند، این را عقلاء عالم می گویند.

می فرماید «إنَّ فی القسم الأوَّل من أقسامها یصدق عنوان الضرر العرفی بالنسبة الی طرف تحقِّق الخاصیة» که همان مناطق سردسیر باشد در مثال ما «إذ المفروض فی هذا القسم إطباق جمیع العقلاء علی اعتبار الحق بالنسبة الی أهل ذلك العرف الخاص الذی جرت السیره بینهم بحیث كان سلب ذلك الحق عنهم و

عدم رعایتته ضرراً فی نظر جمیع العقلاء» همه عقلاء می گویند این ضرر است «و فی مثله یُمكن التمسک بعموم نفی الضرر و إثبات إمضاء ذلك الحقّ العرفی العقلائی شرعاً بدلالة التزام» می شود گفت بله به دلالت التزام می فهمیم که شارع آن را هم قبول کرده است.

«و هكذا فی القسم الثانی من السیرة، أی: ما كان هناك اختلاف فی إدراك المصالح و الجهات المقتضیة للسیرة و لكن مع إمضاء السیرة الخاصّة من ناحية سائر العقلاء رغم اختلافهم فیها» قسم ثانی چه بود؟ قسم ثانی این بود که این سیره برای یک جای خاصی است و بقیه عقلاء هم قبول ندارند، می گویند ما هم اگر همان شرایط را داشتیم این کار را نمی کردیم، اما لمصلحة می گویند اگر آن را قبول نکنیم یک اختلالی لازم می آید، قبول کردیم. مثل این مثالش... البته این مثال برای تقریب به ذهن است نه اینکه مثالش همین است، مثالش را در آنجا این زده اند که عقلاء عالم -مثلاً ما مسلمان ها- برای ازدواج یک روش خاصی قائل هستیم و یک طریقه خاصی قائل هستیم اما همین مسلمان ها می گویند و لو آن طریقه ای که نزد مسیحی ها است و نزد یهودی ها است و حتی غیر اینها و حتی آنهایی که دین ندارند و تابع ادیانی نیستند اما ازدواج برای آنها هم یک رسومات ویژه ای دارد و زن و شوهر شدن در آنها هم یک چیزی دارد، اسلام می گوید آنها چه هستند؟ اسلام می گوید آنها معتبر هستند و اینها زنازاده نمی شوند، این فرزندش است و این زوجه اش است و ... با اینکه قبول ندارد آن کار را، فرقی با قبلی این است که می گوید آن کار درست است اما چون محقق نیست آن منشأ نمی گوئیم. اینجا نه، می گوئیم آن کار غلط است ولی یک سیره دیگر دارد و می گوید ما بر آن غلط باید ترتیب اثر بدهیم و الا اختلال لازم می آید، یک مصلحت دیگر پیش می آید. حال اگر اینطور هم شد ضرر صادق است دیگر چون همه عقلاء می گویند باید به آن اعتبار بدهی پس اینجا هم باز ضرر صادق است و مشمول دلیل لا ضرر می شود.

«و هكذا فی القسم الثانی من السیرة، أی: ما كان هناك اختلاف فی إدراك المصالح و الجهات المقتضیة للسیرة، و لكن مع إمضاء السیرة الخاصّة من ناحية سائر العقلاء رغم اختلافهم فیها (در آن مصالح، اینجا شامل می شود) فإن المفروض أنّ الحقّ الذی یعتبره عرفٌ خاصّ یكون مورداً لإمضاء سائر العقلاء و معه یصدق عنوان الضرر علی سلب ذلك الحقّ عن أهل ذلك العرف. فمنع الزوج عن الاستمتاع بزوجه» مثلاً یک یهودی را نگذارند که استمتاع از زوجه اش بکنند، می گوید ما قبول نداریم که عقدی که شما خواندید درست باشد، خیر الان ضرر به او است برای اینکه درست است که ما آن روش را قبول نداریم برای ایجاد زوجیت اما بعد از اینکه آنها این کار را می کنند و ما می گوئیم کار غلطی است اما سیره عقلائی و سیره شرعی ما بر این است که برای او اعتبار قائل بشوئیم. مثل اینکه مثلاً می گوید یک کشوری است که می گوید سلطنت غلط است و باید جمهوری باشد اما حالا اگر یک جایی سلطنت است می گوید من آثار را بار می کنم، و لو کار را قبول نداریم اما آثار را

بار می‌کنیم چوناًگر بخواهیم آثار را بار نکنیم چه می‌شود؟ یک اختلال نظامی لازم می‌آید، هرج و مرجی لازم می‌آید و ما قبول می‌کنیم.

می‌فرماید «فمنع الزوج» کدام زوج؟ همان زوجی که برای آن منطقه خاصه است و آنها دارند این کار را می‌کنند «عن الاستمتاع بزوجه یعدّ ضرراً علیه فی نظر جمیع العقلاء بعد إمضاء نکاح (آن زوج) من ناحية (آن عقلاء) حتّی مع اختلافهم فی شروط تحقّق النکاح الصحیح، فتعمّه قاعدل نفی الضرر، و یثبت إمضاء ذلك الحق بالنسبة إلى أهل العرف الخاص»

یعنی در همین مثال اگر ما دلیل نداشتیم که لکل قوم نکاح، اگر این دلیل را هم نداشتیم که لکل قوم نکاح به همین دلیل لا ضرر می‌گفتیم که نکاح آنها درست است، به این معنا درست است یعنی شارع آن را امضاء کرده است.

س: غیر مسلمین را هم لا ضرر مگر می‌گیرد؟

ج: بله، من حکم ضرری جعل نکردم برای همه. البته اگر بگویم آنها هم مکلف به فروع هستند کما اینکه یک مذهب چیز این است که بله. «ما سلککم فی صغر قالوا لم لک من المصلین» اگر آنها نماز برایشان واجب نبود چه تعلیلی است که می‌کنند؟

س: ...

ج: یعنی اگر می‌خواستیم خودمان، این روش را نمی‌توانیم قبول کنیم در جاهای دیگر اما حالا که آنها ملتزم هستند مصلحت آن است که این را از آنها قبول کنیم یعنی آثار را بر آن بار کنیم و نافذ بدانیم.

مثلاً در ما جمع بین اختین در نکاح جایز نیست، حالا اگر یک ملّتی هستند و یک نهله‌ای هستند که جمع بین اختین اشکال ندارد و یک زن می‌تواند دو خواهر زوجه اش باشند ما به بچه‌های آنها نمی‌گوییم ولد الزنا هستند و نمی‌گوییم کارشان فجور است و لو اینکه می‌گوییم این کار غلط است اما حالا که در آنها این است و در این غلط افتاده اند سیره دیگر و مصلحت دیگری اقتضاء می‌کند که نافذ بدانیم البته برای خودشان نه برای دیگران.

«و کذا الأمر فی القسم الرابع، أی: ما کان اختصاص السیرة بعرف خاصّ لأجل اختلاف العادات و ...» قسم چهارم چه بود؟ این بود که فقط رسومات است، یعنی مصلحتی ندارد که بگوییم ما هم باید همینطور باشیم، مثل قسم اول نیست، مثل قسم دوم هم نیست که بگوییم غلط است، نه غلط هم نیست اما رسم آنها این است و رسم ما این است. حالا وقتی رسم آنها این شد مثل آن مثالی که زدند دیگر؛ رسم آنها این است که راننده طرف راست است، رسم ما این است که راننده طرف چپ است، حالا مصلحتی دارد؟ خیر. غلط است اینکه طرف راست

باشد؟ خیر، اما هیچ مصلحتی هم ایجاب نمی‌کند چه اینجا باشد چه آنجا ... ولی رسم آنها بر این شده و رسم ما بر این شده است، اینجا هم باز دلیل می‌گیرد، چرا؟ برای اینکه بعد از اینکه رسمشان این شده است اگر شما نگذارید بنشینند، بگویند نه باید طرف چپ بنشینید، در اینجا دارید ضرر به او می‌زنید، پس لاضرر اینجا را هم می‌گیرد.

س: ...

ج: بله در همانجا دیگر.

س: ...

ج: نه می‌خواهیم بگوئیم آن معتبر است شرعاً یا معتبر نیست، یعنی شارع آن سیره را امضاء کرده است یا امضاء نکرده است؟

« و كذا الأمر فی القسم الرابع، أی: ما كان اختصاص السيرة بعرف خاص » اختصاص سیره به عرف خاص برای چه بوده است؟ « لأجل اختلاف العادات و الرسوم رغم عدم اختلاف المصالح و الجهات » علیرغم اینکه مصالح و جهات فرقی ندارد که حالا این طرف باشد یا آن طرف باشد. « رغم عدم اختلاف المصالح و الجهات باختلاف الخصوصيات » اختلاف پیدا نمی‌کند مصالح و جهات به واسطه اختلاف خصوصیات « و عدم الاختلاف فی إدراكها » باز به خاطر این هم نیست که در ادراک آن مصالح و خصوصیات اختلاف است که آنها فهمیدند و ما نفهمیدیم یا ما می‌فهمیم و آنها نمی‌فهمند، نه به خاطر این چیزها نیست. « فإنّ فی هذا القسم أيضاً تكون السيرة الخاصة فی الحقيقة مورداً لإمضاء سائر الأعراف » بقیه هم می‌گویند این درست است و همگانی است « و لو بالنسبة إلى أهل ذلك العرف الخاص » می‌گویند اروپایی‌ها که طرف راست می‌نشینند بد نیست و عیبی ندارد و قبول است « فلو تعورف فی بلد القيادة فی یمن الطريق كما فی «إيران» و قاد أحد سيارة فی یسارها بحیث زاحم سائر السائقین عدّ » به گونه‌ای که این با سایر سائقین و رانندگان مزاحمت ایجاد می‌کند « عدّ ذلك الشخص مضاراً فی نظر العقلاء حتی فی نظر العقلاء الذین یعیشون فی بلد تكون قیادتهم فی یسار الطريق »

خب « و هذا یكشف أنّ حقّ الذهاب فی طرف الیمن فی ذلك البلد الخاص معتبرٌ عند جمیع العقلاء، و فی طول اعتباره یشبّه إمضاؤه شرعاً بعموم (لا ضرر) بناءً علی شموله للحقوق المستجدة » اگر گفتیم حقوق مستجده را می‌گیرد پس معلوم می‌شود که شارع این را هم امضاء کرده است.

و اما خب، اول و دوم و چهارم را گفتیم می‌شود اما سومی را نمی‌شود، چرا؟

« و أمّا القسم الثالث، ای السيرة الخاصلة التي لم يمضها سائر العقلاء فالتمسك بالدلیل المذكور لإثبات إمضائه محل إشكال » اگر اینطور است که یک عدّه قبول دارند و بقیه قبول ندارند مثلاً، آنها خمر را می‌گویند چیست؟

سیره شان بر این است که خمر مملوک است، خنزیر مملوک است اما همه عقلاء نمی گویند، حتی می گویند ما نمی توانیم قبول کنیم و مثل مصلحت نکاح نیست که اگر بر آن آثار بار نکریم اختلالی لازم بیاید و ... قبول نمی کنند، می گویند این برای خودشان است ما هم قبول نمی کنیم و آثاری هم بر آن بار نمی کنیم، هیچ. اگر اینچنین شد، مثل اینکه مثلاً الان فرض کنید که یک رژیم غاصب اسرائیل، اگر عقلاء عالم بگویند باز هم ما قبول نمی کنیم و آثار هم بر آن بار نمی کنیم و لو خودشان یهودیان آنجا و یا ... قبول دارند ما قبول نداریم. اگر اینطور گفتیم لا ضرر دیگر شاملش نمی شود و یا شک داریم که شاملش می شود یا نه، چرا؟ چون وقتی عقلاء عالم قبول نکردند این آیا تبدیل می شود... اینجا ضرر صادق است؟ آنجایی که می گفتیم ضرر صادق است چون عقلاء عالم قبول کردند این منشأ می شود برای اینکه یک صدق تکوینی ضرر پیدا بشود چون همه قبول دارند اما جایی که یک عده ویژه و خاص قبول دارند و بقیه اصلاً قبول ندارند به هیچ شکلی از اشکال اینجا در صدق ضرر یا مطمئنیم که ضرر صادق نیست و یا شک داریم.

« و أمّا القسم الثالث، ای السیرة الخاصلة التي لم يمضها سائر العقلاء فالتمسك بالدليل المذكور (که قاعده لا ضرر باشد) لإثبات إمضائه محل إشكال؛ إذ المفروض اختلاف العقلاء في ثبوت ذلك الحق العرفي الذي اعتبرته طائفة منهم و إذ المفروض عدم إمضائه من ناحية غير (آن عده خاص، امضاء نکردند) و معه يشكل صدق عنوان الضرر على سلب ذلك؛ فإنّ المتيقن من ذلك ما إذا اعتبر ذلك الحق سائر العقلاء أيضاً» متیقن از صدق ضرر جایی است که سایر عقلاء هم آن منشأ را معتبر بدانند به یک شکلی، «أيضاً» آن را قبول داشته باشند نیز و لو از حیث امضاء یعنی خودشان بناء بر آن ندارند اما امضاء می کنند مثل مسأله نکاح، خودشان قبول ندارند اما برای آنها را امضاء می کنند «و هذا مفقود في المقام بحسب الفرض»

پس بنا بر این این هم به خدمت شما عرض شود که راجع به این استدلال به لا ضرر البته توجه کردید که لا ضرر را نمی توانیم برای همه چیز به آن استدلال کنیم، اگر درست بشود و مبادی آن را قبول کنیم فقط برای آن سیره های عقلانی که منشأ می شوند برای صدق یک ضرر، و الا آنهایی که منشأ نمی شوند برای صدق ضرر آنها نه. اینجا یک سؤالی، من قبلاً هم توضیح داده ام برخی دوستان نوشته ای دادند و شبهه ای برایشان است که این را ان شاء الله فردا توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.